

فصلنامه محیط راهبردی

سال چهارم، شماره ۱۰، بهار ۱۳۹۹

مقاله پژوهشی، صفحه ۹ تا ۳۴

## جنگ‌های نیابتی بازیگران منطقه‌ای و تحولات ژئوپلیتیکی آسیای جنوب غربی

ابراهیم متقی<sup>۱</sup>

دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۰/۰۹

پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۱۲/۱۴

### چکیده

ساختار نظام بین‌الملل در سال‌های بعد از جنگ سرد با تحولات ژئوپلیتیکی روبه‌رو شده است. نشانه‌های چنین تحولی را می‌توان در حوزه منطقه‌ای جنوب غرب آسیا مشاهده نمود. واقعیت‌های تحول منطقه‌ای بیانگر آن است که در این حوزه جغرافیایی تمرکز نیروهای قدرت‌ساز، آشوب‌ساز و منازعه‌آفرین ایجاد شده است. در فرآیند شکل‌گیری نظم جدید منطقه‌ای در آسیای جنوب غربی، نشانه‌هایی از بحران‌سازی و تهدید مشاهده می‌شود. در این فرآیند، بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ تلاش دارند تا شکل جدیدی از معادله قدرت را سازماندهی کنند. شکل‌گیری «جنگ‌های نیابتی» و گسترش «منازعات نامتقارن» را می‌توان در زمره عوامل و نشانه‌های بحران منطقه‌ای در آسیای جنوب غربی دانست. چنین فرآیندی منجر به بازتولید رقابت‌های امنیتی در روابط بازیگران اصلی حوزه منطقه‌ای همانند ایران، عربستان، ترکیه، رژیم صهیونیستی و مصر گردیده است. تبیین نقش بازیگران منطقه‌ای در فضای تحولات ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا نیازمند شناخت اهداف، ابزارها و الگوی کنش بازیگران منطقه‌ای است. برای نیل به چنین اهدافی، می‌توان این پرسش را مطرح نمود که: «بازیگران منطقه‌ای در آسیای جنوب غربی دارای چه الگوهای کنش تاکتیکی و عملیاتی هستند؟» در پاسخ به این پرسش لازم است تا این فرضیه مطرح شود که: «بازیگران منطقه‌ای برای تأثیرگذاری بر تحولات ژئوپلیتیکی غرب آسیا از سازوکارهایی همانند سازماندهی جنگ‌های نیابتی و منازعات نامتقارن بهره می‌گیرند.» در تبیین این مقاله از «رهیافت هویت - ساختار» بهره گرفته می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** آسیای جنوب غربی، بازیگران منطقه‌ای، جنگ‌های نیابتی، ژئوپلیتیک تهدید.

<sup>۱</sup>. استاد دانشگاه تهران

## ۱. مقدمه

تبیین ویژگی‌های عمومی و نشانه‌های کارکردی «مناطق ژئوپلیتیکی جهان» در دوران بعد از جنگ سرد از این جهت اهمیت دارد که نه تنها «ساختار نظام جهانی» با تغییرات و دگرگونی‌های بنیادین روبه‌رو گردیده، بلکه «مؤلفه‌های هویتی» به موازات «دگرگونی‌های تکنولوژیک» را باید در زمره عوامل تأثیرگذار بر شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی دانست. در این فرآیند، نشانه‌هایی از رقابت، همکاری و منازعه بازیگران منطقه‌ای را می‌توان مورد ملاحظه قرار داد. بازیگران منطقه‌ای از این جهت نقش مؤثری در ژئوپلیتیک جدید آسیای جنوب غربی دارند که از قابلیت لازم برای کنترل و مدیریت جنگ‌های نیابتی برخوردارند (کاستلز، ۱۳۸۰: ۲۷۵). گسترش بحران در حوزه ژئوپلیتیکی غرب آسیا را می‌توان ادامه رقابت‌های بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ در دوران جنگ سرد دانست. هنوز نشانه‌های جنگ تحمیلی عراق علیه ایران وجود داشت که زمینه برای ماجراجویی جدیدی توسط صدام به وجود آمد. در این فرآیند نیروهای نظامی عراق در آگوست ۱۹۹۰ مبادرت به اشغال کویت نمودند. اشغال نظامی کویت را می‌توان در زمره نشانه‌هایی از ظهور بحران‌های جدید در آسیای جنوب غربی دانست.

ماجراجویی صدام حسین زمینه‌های لازم برای افول قدرت منطقه‌ای عراق را به وجود آورد. عربستان سعودی به دلیل ائتلاف‌سازی با قدرت‌های بزرگ موقعیت مؤثرتری برای مدیریت منازعات نیابتی را عهده‌دار شد. رقابت منطقه‌ای، جنگ‌های نیابتی، منازعات نامتقارن و گسترش بحران را می‌توان به‌عنوان بخشی از واقعیت نظام ژئوپلیتیکی جدید جهانی دانست. در شرایط جدید محیط منطقه‌ای، شاهد نقش‌یابی بازیگران هویتی در قالب جنگ نیابتی می‌باشیم. کشورهای منطقه‌ای که از قابلیت ابزاری، تحرک نظامی و انگیزه راهبردی برخوردارند، زمینه‌های لازم برای رقابت‌های جدید منطقه‌ای را به وجود آورده‌اند. در این دوران، نشانه‌هایی از گسترش منازعات در فضای «جنگ کم‌شدت» شکل گرفته است. کشورهای منطقه‌ای براساس قابلیت‌های تاکتیکی و عملیاتی خود مبادرت به نقش‌یابی در فضای هوایی، پایگاه‌های نظامی، ظرفیت‌های اجتماعی و یگان‌های عملیاتی نموده و به این ترتیب واقعیت جدید و درهم تنیده مناطق و نظام ژئوپلیتیکی جهان شکل گرفته است (کالاها، ۱۳۸۷: ۶۸). هر یک از عوامل یادشده بر «استراتژی‌های جنگ و

صلح» بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ تأثیر به‌جا می‌گذارد. در چنین شرایطی است که هیچ یک از قدرت‌های بزرگ که در وضعیت «فراقدرت» آقرار دارند نیز قادر نخواهند بود تا چالش‌های نظام ژئوپلیتیکی جهان را کنترل و مدیریت نمایند. فرآیند اشغال نظامی افغانستان در سال ۲۰۰۱، اشغال نظامی عراق در سال ۲۰۰۳ و بحران سوریه در سال‌های ۱۶-۲۰۱۱ نشان داد که ایالات متحده بدون مشارکت سایر قدرت‌های بزرگ و بازیگران منطقه‌ای قادر نخواهد بود تا بر شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی نظام جهانی تأثیر به‌جا گذارد. نقش بازیگران منطقه‌ای در ژئوپلیتیک آسیای جنوب غربی از این جهت اهمیت دارد که می‌تواند بر معادله قدرت و الگوی رقابت بازیگران تأثیرات منحصر به‌فردی را به‌جا گذارد. چنین تحولاتی، زمینه‌های تغییر در شکل‌بندی ژئوپلیتیکی جدید منطقه‌ای را فراهم خواهد ساخت. اگر جنگ جهانی اول و دوم نقشه محیط منطقه‌ای و بین‌المللی را تغییر داد، واقعیت آن است که روندهای جدید رقابت منطقه‌ای می‌تواند بر شکل‌بندی آینده قدرت در آسیای جنوب غربی تأثیر به‌جا گذارد (کلارک و هوک، ۱۳۹۳: ۱۴۵).

در فرآیند نقش‌یابی بازیگران جدید منطقه‌ای می‌توان نقش قدرت‌های بزرگ و بازیگران فروملی را مورد توجه قرار داد. هر یک از گروه‌های هویتی، اجتماعی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی فعالیت‌های سیاسی و امنیتی خود را در قالب نشانه‌هایی از «تعادل ژئوپلیتیکی جهانی»<sup>۳</sup> به انجام می‌رسانند. فرآیندهای سیاست جهانی نشان می‌دهد که هنوز مؤلفه‌های ژئوپلیتیکی براساس شکل‌بندی‌های جغرافیایی، ساختاری و هویتی یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر سیاست جهانی محسوب می‌شود. اگرچه در هر یک از حوزه‌های «جغرافیای تعارض» نشانه‌هایی از مداخله قدرت‌های بزرگ وجود دارد، اما واقعیت‌های موجود نشان می‌دهد که بازیگران اجتماعی و هویت‌های نوظهور به‌عنوان نیروهای تأثیرگذار در سیاست، امنیت و ژئوپلیتیک نظام جهانی محسوب می‌شوند. جغرافیا نیز در بین عناصر تشکیل‌دهنده مناطق ژئوپلیتیک جهانی هنوز موقعیت خود را در سطوح توزیع مکانی منابع، فرهنگ، هویت و امنیت حفظ کرده است. جغرافیا یکی از عوامل تأثیرگذار بر عملیات نظامی، تاکتیک و استراتژی محسوب می‌شود (Kagan, 2004: 71).

---

۱. Strategies of War and Peace

۲. Hyper power

۳. Global Geopolitical Equilibrium

## ۱- نشانه‌شناسی آشوب در محیط‌های بحرانی و نظم‌های منطقه‌ای

در سال‌های بعد از جنگ سرد زمینه برای شکل‌گیری تغییرات منطقه‌ای و تحولات ژئوپلیتیکی فراهم گردیده است. الگوی کنش بازیگران در محیط منطقه‌ای مربوط به شرایطی است که با نشانه‌های تغییر ژئوپلیتیکی همراه گردیده است. اصلی‌ترین نشانه تحول ژئوپلیتیکی در محیط منطقه‌ای را می‌توان در قالب ظهور آشوب امنیتی و جنگ‌های نیابتی تبیین نمود. هر یک از مؤلفه‌های یادشده بر شکل‌بندی محیط منطقه‌ای، الگوی کنش بازیگران منطقه‌ای همانند ایران و نظم‌های منطقه‌ای تأثیر به‌جا گذاشته است. اولین بار نظریه آشوب در نظم‌های منطقه‌ای و سیاست بین‌الملل از سوی نظریه‌پردازانی همانند برژینسکی، لوکاچ و رابرت کاپلان ارائه شد. هر یک از افراد یادشده تلاش نمودند تا این رهیافت را مورد بررسی قرار دهند که شکل‌بندی کنش بازیگران در سیاست جهانی براساس نشانه‌هایی از آشوب قرار خواهد داشت. چنین رویکردی از سوی جیمز روزنا نیز مورد تأکید قرار گرفته و به این ترتیب رهیافتی از سال‌های ۱۹۹۱ به‌بعد در دستور کار قرار گرفت که معطوف به نقش‌یابی بازیگران گریزازمرکز بوده است (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۸۲).

رئالیست‌ها دارای رویکرد قدرت محور در سیاست بین‌الملل هستند. نظریه پردازان رهیافت رئالیستی براین اعتقادند که واقع‌گرایی مکتب سیاست قدرت است. یعنی اینکه واحدهای سیاسی همواره درحال تولید قدرت، افزایش قدرت و نمایش قدرت هستند. هرکشوری براساس شرایط سیاسی و ژئوپلیتیکی خود، به قدرت‌سازی مبادرت می‌نماید. کشورهایی که دارای مرزهای جغرافیایی گسترده هستند و یا اینکه در جوار همسایگان تهدیدکننده قراردارند، نیاز بیشتری به توازن قدرت پیدا می‌کنند. بحران ژئوپلیتیکی می‌تواند زمینه‌های لازم برای گسترش منازعه منطقه‌ای را به‌وجود آورد (Brzezinski, 1993: 185).

یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های مکتب رئالیسم را می‌توان موازنه قوا در سطح بین‌المللی و توازن قدرت در سطوح داخلی و منطقه‌ای دانست. در این ارتباط افرادی همانند مورگنتا، بر این اعتقادند که سیاست توازن منطقه‌ای معطوف به سیاست حفظ وضع موجود می‌باشد. در سیاست بین‌الملل کشورها می‌کوشند وضع موجود را حفظ کنند و یا اینکه زمینه تغییر در ساختار و الگوی رفتاری آنرا بوجود آورند. مدیریت نظام جهانی در شرایطی امکان‌پذیر است که بهره‌گیری از سیاست توازن منطقه‌ای به تعادل و همکاری منطقه‌ای بازیگران منجر شود (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۸۷). توازن منطقه‌ای در واقع گرایی کلاسیک براساس معادله قدرت شکل می‌گیرد. به عبارت

دیگر، بازیگران تلاش دارند تا براساس قدرت، انگیزه‌ها و اهداف سایر کشورها را کنترل نمایند. در این رویکرد، قدرت به شدت مورد تاکید قرار می‌گیرد. براساس چنین نگرشی، کشورها در عرصه بین‌المللی به دنبال افزایش قدرت خود هستند. به عبارت دیگر مهم‌ترین عنصر در پی‌گیری منافع ملی کشورها و توازن منطقه‌ای، پدیده‌ای به نام قدرت محسوب می‌شود. بازیگرانی که در حاشیه ایفای نقش می‌کنند، عموماً از انگیزه لازم برای برهم زدن معادله قدرت برخوردارند. چنین فرآیندی زمینه آشوب امنیتی را به وجود می‌آورد (Lukacs, 1993: 248).

نظام موازنه منطقه‌ای مبتنی بر تعادل قدرت و کنش‌گری بازیگرانی است که در صدد دستیابی به قدرت مازاد یا جایگاه برتر در فضای منطقه‌ای می‌باشند. کشورهایی که از الگوی تضاد مستقیم بهره می‌گیرند، دیر یا زود در شرایط رویارویی قرار می‌گیرند. مگر اینکه با تهدید مشترکی روبه رو گردیده و یا به تولید قدرت برای ایجاد توازن مبادرت نمایند. کشورهایی که درصدد هژمونی منطقه‌ای یا بین‌المللی هستند، عموماً با چنین مخاطراتی روبه رو می‌شوند. شکل‌گیری آناشرشی تصاعدیابنده را می‌توان در نشانه‌های آشوب سیاست بین‌الملل مورد توجه قرار داد (Kaplan, 2000: 48).

در اینجا افرادی چون فرید زکریا و ویلیام ولفورث با پذیرش اهمیت تاثیرگذاری شکل توزیع توانایی‌ها و تاثیرگذاری نظام بین‌الملل، در مقابل مهم‌ترین هدف دولت‌ها را نه امنیت بلکه تاثیرگذاری یا نفوذ می‌دانند. به علاوه نقش متغیرهای داخلی را نیز در کنار متغیرهای بین‌المللی در شکل‌دهی به سیاست خارجی کشورها مهم هستند. به ویژه باید بین دولت‌های طرفدار حفظ شرایط موجود و دولتی که طرفدار تغییر آن است و همچنین دولت‌های ایدئولوژیک و غیرایدئولوژیک تفاوت قائل شد (زکریا، ۱۳۸۸: ۳۵).

### ۱-۱. رهیافت ساختار دوقطبی در روند مدیریت بحران و موازنه منطقه‌ای

نظریه پردازان رئالیستی در تبیین الگوهای مدیریت بحران و موازنه منطقه‌ای براین امر تاکید دارند که هریک از بازیگران منطقه‌ای می‌توانند از قابلیت لازم برای تولید قدرت و کاربرد آن در حوزه منطقه‌ای بهره‌مند شوند. در غیر این صورت، امکان حفظ توازن منطقه‌ای و موازنه قدرت در محیط‌های ژئوپلیتیکی امکان‌پذیر نخواهد بود. درشرایطی که نشانه‌هایی از بحران منطقه‌ای و بین‌المللی شکل می‌گیرد، طبیعی است که مدیریت بحران به عنوان ضرورت اجتناب ناپذیر در کنش سیاسی و امنیتی کشورهای مختلف تلقی می‌شود (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۴۶). لازم به توضیح است

که توازن قدرت منطقه‌ای براساس رهیافت‌های مختلفی تنظیم می‌شود. رئالیست‌ها در دوران جنگ سرد بر ضرورت محاسبه ابزارهای مادی قدرت ملی کشورها تاکید داشتند. به همین دلیل بود که نشریه "موازنه نظامی" توسط "مرکز بین‌المللی مطالعات استراتژیک" لندن منتشر می‌شد. در نشریه موازنه نظامی تمام خریدهای تسلیحاتی و آرایش دفاعی کشورها ثبت می‌گردید. فعالیت‌های این نشریه را می‌توان در جهت برآورد قدرت بازیگران مختلف مورد ارزیابی قرار داد (Holtom, 2010: 28).

تهیه‌کنندگان این مقاله تلاش داشتند تا زمینه‌های لازم برای ارزیابی و تنظیم معادله قدرت بین کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ را فراهم سازند. لازم به توضیح است که رویکرد مسلط در تنظیم و تبیین این نشریه براساس شاخص‌های مادی و ابزاری قدرت ملی کشورها قرار داشته است. اگر کشوری به مازاد قدرت دست می‌یافت، سایر کشورها تلاش داشتند تا در برابر فعالیت آن کشور موازنه به وجود آورند. این امر، به مفهوم آن است که در نگرش رئالیستی، قدرت می‌تواند قدرت رقیب را کنترل و متعادل نماید (Cole, 2009: 35).

## ۲-۱. رهیافت تعادل منطقه‌ای در روند مدیریت بحران و موازنه منطقه‌ای

برخی دیگر از نظریه پردازان رئالیست بر این اعتقادند که "تعادل منطقه‌ای" به عنوان مترادفی برای موازنه قدرت به کارگرفته می‌شود. تعادل در شرایطی ایجاد می‌شود که بازیگران بتوانند ابزارهای موثر و متنوعی را برای قدرت سازی تولید نمایند. به گونه‌ای که این ابزارها نتواند بر موازنه قدرت و کنش بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی تاثیر به جا گذارد. اگر تعادل در قدرت و کنش بازیگران منطقه‌ای برهم خورد، در آن شرایط زمینه برای تفوق یکی از کشورها بر سایرین به وجود می‌آید (Ikenbery, 2009: 75).

چنین وضعیتی را می‌توان در زمان شکل‌گیری جنگ عراق علیه ایران مورد ملاحظه قرار داد. کشورهای عرب خاورمیانه و خلیج فارس به این جمع‌بندی رسیدند که اگر از صدام حسین حمایت به عمل نیاورند، در آن شرایط با جلوه‌هایی از عدم موازنه قدرت منطقه‌ای روبه رو می‌شوند. حمایت سوریه، مصر و عربستان سعودی از آمریکا در زمان جنگ دوم خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ را می‌توان انعکاس برهم خوردن موازنه قدرت توسط عراق در خاورمیانه دانست. هم اکنون این سوال و دغدغه وجود دارد که تحولات سیاسی خاورمیانه چه تاثیری بر توازن قدرت منطقه‌ای به جا خواهد گذاشت. زمانی که موج‌های تغییر در کشوری شکل‌گیرد، آثار و پیامدهای

آن ماهیت مبهم و تغییریابنده خواهد داشت. این امر انعکاس شرایط بحرانی در فرایند کنش بازیگران برای ایجاد تعادل قدرت منطقه‌ای محسوب می‌شود.

زمانی که بحران منطقه‌ای گسترش یابد، در آن شرایط نشانه‌هایی از تغییر در رفتار تاکتیکی بازیگران به وجود می‌آید. این امر، در سال ۱۹۹۱ شکل گرفت. کشورهای اتحادیه عرب با نیروهای ائتلاف برای مقابله با صدام حسین در روند اشغال کویت همکاری نمودند. به همان گونه‌ای که برخی از کشورهای اتحادیه عرب در زمان حمله نظامی کشورهای ائتلاف به لیبی مشارکت نمودند. زمانی که بازیگران منطقه‌ای یا قدرت‌های بزرگ در صدد تغییر موازنه قدرت برآیند، در آن شرایط زمینه برای همکاری سایر بازیگران در چارچوب ائتلاف منطقه‌ای یا بین‌المللی فراهم می‌شود (Pollack, 2006: 48).

به همین دلیل بود که کشورهای یادشده در عملیات طوفان صحرا با یگان‌های عملیاتی آمریکا همکاری نمودند. چنین اقداماتی را می‌توان انعکاس ضرورت توازن قدرت در محیط‌های منطقه‌ای و در ساختار نظام بین‌الملل تلقی نمود. لازم به توضیح است که هماهنگی با قدرت‌های بزرگ به عنوان بخشی از ضرورت توازن منطقه‌ای محسوب می‌شود. قدرت‌های بزرگ در حوزه خاورمیانه و خلیج فارس به عنوان بازیگر مداخله‌گر تلقی می‌شوند. آنان در بسیاری از مواقع تلاش می‌کنند تا بر معادله توازن قدرت منطقه‌ای تاثیر به جا گذارند. این امر در نظریه رئالیستی مورد پذیرش قرار گرفته است.

### ۳-۱. رهیافت نقش بازیگر مداخله‌گر در روند مدیریت بحران و موازنه منطقه‌ای

بازیگران مداخله‌گر به گونه‌ای تدریجی زیرساخت‌های قدرت منطقه‌ای خود را افزایش می‌دهند. به کارگیری اقداماتی از جمله سازمان‌دهی نیروهای نظامی، تجهیز پایگاه‌های عملیاتی و اعزام نیروهای نظامی تهاجمی را می‌توان در زمره اقدامات و ابتکارات بازیگران مداخله‌گر در محیط منطقه‌ای دانست. تاریخ خلیج فارس نشان می‌دهد که همواره کشورهای مداخله‌گر بین‌المللی، نیروی نظامی خود را برای تاثیرگذاری بر فضای منطقه‌ای به کار گرفته‌اند. طبعاً هرگونه توازن منطقه‌ای تحت تاثیر چگونگی و فرایند مداخله‌گری قدرت‌های بزرگ شکل می‌گیرد. یکی از محدودیت‌های قدرت را می‌توان موضوع موازنه قدرت دانست. اگر موازنه قدرت با تغییرات گسترده روبه‌رو شود، در آن شرایط زمینه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای شکل‌گیری جنگ و منازعه به وجود می‌آید. رئالیست‌ها توازن قدرت را اصلی‌ترین عامل کنترل منازعات و کنش

خصمانه کشورهای رقیب می‌دانند. آنان بر این امر تاکید دارند که اگر جلوه‌هایی از توازن قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود آید در آن شرایط، امکان‌پذیری ظهور کشورهای هژمونیک و یا جنگ‌های ناشی از برهم خوردن موازنه قدرت کاهش خواهد یافت. مورگنتا بر این اعتقاد است که: "قدرت‌طلبی چند کشور، که هریک می‌کوشند وضع موجود را حفظ کنند یا براندازند، لزوماً به تشکلی به نام موازنه قدرت و سیاست‌های معطوف به حفظ آن منتهی می‌شود. واژه "لزوماً" را سنجیده بیان کردیم، زیرا در اینجا ما باردیگر با سوء تفاهم بنیادینی روبرو هستیم که مانع از درک سیاست بین‌الملل شده و ما را به دام توهمات می‌افکند. این برداشت اشتباه تاکید می‌کند که انسان‌ها میان سیاست قدرت و برآیند ضروری آن یعنی، موازنه قدرت، از یک سو، و گونه بهتری از روابط بین‌الملل از سوی دیگر، می‌توانند یکی را برگزینند. این برداشت تاکید می‌کند که سیاست خارجی مبتنی بر موازنه قدرت، یکی از انواع سیاست‌های خارجی ممکن و موثر برای کشورها است" (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۸۷).

#### ۴-۱. رهیافت ساختارگرایی نئورئالیستی در تبیین فرآیندهای مدیریت بحران و

##### موازنه منطقه‌ای

آنچه در اولویت نظریه‌پردازان نئورئالیست در سازماندهی توازن منطقه‌ای قرار می‌گیرد، موضوع امنیت است. برخلاف واقع‌گرایی کلاسیک که قدرت مهم‌ترین ضرورت امنیت ملی محسوب می‌شود، در واقع‌گرایی ساختاری، امنیت به عنوان محور اصلی هدف بازیگران در روند سازماندهی توازن منطقه‌ای قرار می‌گیرد. علت این امر در ویژگی نظام بین‌الملل است که مهم‌ترین آنها آنارشیک بودن است. خود این دیدگاه تقسیم‌بندی‌های درونی دارد که اختلاف بین شکل تهاجمی و تدافعی مهم‌ترین آنها محسوب می‌شود.

در رهیافت رئالیسم تهاجمی این گونه تصور می‌شود که نظام بین‌الملل به خاطر آنارشیک بودن باعث بروز جنگ می‌گردد. بنابراین صلح به ندرت تداوم می‌یابد. آنچه اصل محسوب می‌گردد، جنگ و درگیری بین بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی است. بنابراین، دولت عقلانی به عنوان بازیگری محسوب می‌شود که استراتژی تهاجمی را برای کسب امنیت بیشتر مورد پی‌گیری قرار دهد. جان میر شایمر از شناخته شده‌ترین کارشناسان این حوزه است (Weitz, 2010: 71).



## ۲. تأثیر شکل‌بندی نظام جهانی بر نقش بازیگران منطقه‌ای

بازیگران منطقه‌ای بخشی از شکل‌بندی ژئوپلیتیکی نظام جهانی را تشکیل می‌دهند. نظریه‌پردازان جدید ژئوپلیتیک نظام جهانی بر این اعتقادند که چشم‌انداز ژئوپلیتیکی ماهیت پویا دارد. تغییرات سیاسی و ساختاری نظام بین‌الملل بر شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی تأثیر به‌جا می‌گذارد. می‌توان فرآیندی را ملاحظه نمود که در سال‌های بعد از جنگ سرد شکل گرفته و آثار خود را بر نظام اجتماعی و اقتصادی بین‌المللی به‌جا گذاشته است. موضوعاتی همانند مهاجرت، انرژی، تجارت بین‌الملل و مقاومت در پیرامون، در زمره عواملی محسوب می‌شود که پیچ تاریخی جدید را شکل داده و زمینه بی‌اثرسازی «یک‌جانبه‌گرایی»<sup>۱</sup> و «تک‌روی»<sup>۲</sup> قدرت‌های بزرگ در سیاست جهانی را به‌وجود آورده است (Kohen & Others, 2002: 41).

علت اصلی شکل‌گیری چنین فرآیندی را چگونگی نقش‌یابی بازیگران اجتماعی و منطقه‌ای در تحولات سیاسی نظام جهانی تشکیل می‌دهد. تحولات منطقه‌ای آسیای جنوب غربی نشان داد که مکانیسم‌های سنتی برای حفظ و تنظیم نظام جهانی کارکرد خود را از دست داده است. در مناطق جدید ژئوپلیتیکی، الگوهای سلسله‌مراتبی و از بالا به پایین نمی‌توانند در نظام جهانی ایفای نقش کنند. در شرایط بعد از فروپاشی ساختار دوقطبی و شکل‌گیری نظم جدید جهانی بعد از جنگ سرد، شاخص‌های جغرافیای سیاسی و چشم‌اندازهای ژئوپلیتیکی براساس مشارکت طیف گسترده‌ای از نیروهای اجتماعی و هویتی شکل گرفته است.

پویایی‌های ژئوپلیتیکی منجر به تغییر در نگرش بازیگران ملی و منطقه‌ای گردیده است. بازیگرانی همانند روسیه، چین، برزیل و هند مجموعه کشورهای «بریکس»<sup>۳</sup> را به‌وجود آورده‌اند. بسیاری از نظریه‌پردازان اقتصادی و امنیتی بر این اعتقادند که چنین کشورهایی موج آینده قدرت جهانی را شکل می‌دهند. به‌طور مثال، آلوین تافلر در کتاب «جابه‌جایی در قدرت»، فرید زکریا کتاب «جهان پس‌آمریکایی» و جورج فریدمن در کتاب «صدسال آینده» پیش‌بینی‌های ژئوپلیتیکی نظام منطقه‌ای و جهانی را ارائه داده‌اند.

---

<sup>۱</sup> Unilateralism

<sup>۲</sup> Going it alone

<sup>۳</sup> BRICs

تحول در اقتصاد جهانی، آثار خود را در شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی به‌جا گذاشته است. در این فرآیند برزیل به قدرت محرکه و نیروی تأثیرگذار در آمریکای لاتین تبدیل شده است. روسیه نیز قبل از بحران اوکراین توانست موقعیت اقتصادی خود را در نظام جهانی ارتقاء دهد. تحریم‌های آمریکا و اروپا تأثیر خود را بر اقتصاد روسیه به‌جا خواهد گذاشت. کشور چین موقعیت خود را از طریق «موازنه نرم»<sup>۱</sup> با قدرت‌های غربی ارتقاء داده است. رهبران سیاسی چین تمایل چندانی برای رویارویی با سیاست‌های امنیتی و اقتصادی آمریکا در حوزه‌های مختلف جغرافیایی نشان نمی‌دهند. آنان از الگوی «همراهی تاکتیکی» با جهانی غرب، برای ارتقاء موقعیت اقتصادی خود در نظام جهانی بهره می‌گیرند.

تمامی نظریه‌پردازان یادشده بر نقش مناطقی همانند اوراسیا، چین، آسیا و جهان اسلام به‌عنوان شکل‌بندی‌های جدید نظام جهانی تأکید داشته‌اند. رویکرد نظریه‌پردازان یادشده نشان می‌دهد که تغییرات در نقشه ژئوپلیتیکی جهان در قرن ۲۱ بسیار سریع‌تر و گسترده‌تر از تغییرات سال‌های بعد از وستفاليا بوده است. چنین فرآیندی نشان می‌دهد که وستفاليا به‌گونه تدریجی کارکرد خود را از دست می‌دهد. در دوران فراوستفاليا، هنوز سنت‌های ژئوپلیتیکی از اهمیت لازم برخوردارند، در حالی که مؤلفه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی می‌توانند بر نشانه‌ها و شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی تأثیر به‌جا گذارند.

شکل‌بندی‌های ساختار نظام بین‌الملل در فرآیند پویایی‌ها و تحولات ژئوپلیتیکی، در حال دگرگون‌شدن است. «ساختار دوقطبی»<sup>۲</sup> که در سال‌های بعد از جنگ دوم جهانی شکل گرفته، تحت تأثیر مراکز جدید قدرت با دگرگونی روبه‌رو شده و شبکه ژئوپلیتیکی جدیدی از نقش‌آفرینی بازیگران حاشیه‌ای و قدرت‌های بزرگ را به‌وجود آورده است. نظریه‌پردازانی همانند برژینسکی، کیسینجر و کوهن، شکل‌بندی‌های ساختاری بعد از جنگ سرد را در قالب «ساختار چندقطبی»<sup>۳</sup> تعریف کرده‌اند (Korski, 2008: 28).

«جیمز روزنا» با نگرش کتاب «سیاست در جهان آشوب‌زده» بر این اعتقاد است که در ژئوپلیتیک جدید نظام جهانی، مناسبات مرجعیت و اقتدار با دگرگونی روبه‌رو شده، گرایش‌ات

<sup>۱</sup> Soft Balancing

<sup>۲</sup> Unipolar Structure

<sup>۳</sup> Multipolar Structure

مرکزگرا و مرکزگریز به وجود آمده و در نتیجه می‌توان سرچشمه‌های «آشوب جهانی» را مشاهده کرد که منجر به شکل‌گیری نیروهای تأثیرگذار حاشیه‌ای و پیرامونی بر نظم جهانی گردیده است. به این ترتیب، جیمز روزنا شکل‌بندی ژئوپلیتیکی جدید را برخلاف کیسینجر و برژینسکی، ساختاری نمی‌بیند. برژینسکی بر این اعتقاد است که نظم ژئوپلیتیکی جدید تحت تأثیر ابزارهای ارتباطی و مفاهیم هویتی در پیرامون، شکل گرفته و محرک آشوب در سیاست جهانی گردیده است.

ساختار و شکل‌بندی مناطق ژئوپلیتیکی جهان در قرن ۲۱ بدون توجه به نقش گروه‌های هویتی، کشورهای منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ سازماندهی نمی‌شود. کشورهای اروپایی به همراه آمریکا و بسیاری از واحدهای سیاسی جهان عرب در سوریه تلاش نمودند تا براندازی سیاسی حکومت بشار اسد را در زمان محدودی به انجام رسانند، در حالی که بشار اسد دور جدید انتخابات ریاست جمهوری سوریه را با موفقیت سپری نموده و مراسم تحلیف ریاست جمهوری را در ۱۶ جولای ۲۰۱۴ برگزار نمود. تثبیت موقعیت بشاراسد در ساختار سیاسی سوریه را می‌توان تابعی از نقش‌یابی ایران به‌عنوان قدرت منطقه‌ای در ژئوپلیتیک جدید محیط منطقه‌ای جنوب غرب آسیا دانست.

تبیین تحولات آسیای جنوب غربی بدون توجه به رهیافت‌های روابط بین‌الملل امکان‌پذیر نخواهد بود. باری بوزان تلاش دارد تا موضوع «مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای» را تبیین نماید. در مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای، دوگانه‌های امنیتی شکل نمی‌گیرد. زمینه برای نقش‌یابی بازیگران در فضای ساختاری حاصل گردیده که آثار آن را می‌توان در بهینه‌سازی الگوی روابط کشورهای مشاهده کرد که دارای اختلاف سرزمینی، هویتی و راهبردی بوده، اما مشکلات خود را به‌گونه تدریجی ترمیم نموده‌اند. نظریه مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای امکان بررسی روندهای دوسویه، روندهای جهانی و نشانه‌های کنش بازیگران در فضای منطقه‌ای را امکان‌پذیر می‌سازد (Holtom, 2010: 34).

الگوی کنش بازیگران در نظریه مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای مبتنی بر همکاری برای نیل به مشارکت و ائتلاف برای مقابله با تهدیدات است. فضای امنیت منطقه‌ای آسیای جنوب غربی به‌گونه‌ای است که بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در حالی که از الگوهای همکاری بهره می‌گیرند، ستیزهای پنهانی خود را در قالب رقابت‌های ایدئولوژیک و ژئوپلیتیکی گسترش داده‌اند. نتیجه

چنین فرآیندی را می‌توان شکل‌گیری ابهام امنیتی در محیط منطقه‌ای یونیزه‌شده دانست. دوگانه شدن کنش بازیگران در فضای تقابلی انعکاس ویژگی‌های منطقه‌ای است که با بحران امنیتی روبه‌رو بوده و پیوندی از بحران‌های هویتی و ژئوپلیتیکی را منعکس می‌سازد.

ظهور داعش و سیاست‌های خشونت‌آمیز گروه‌های سلفی و تکفیری همانند جبهه‌النصره، معادله سیاست امنیتی آمریکا و در نتیجه الگوی کنش ایران در سوریه و عراق را تحت تأثیر قرار داده است. موضوع حمله نظامی آمریکا به سوریه که در اوایل اکتبر ۲۰۱۳ مطرح گردید، با روندهای معکوس روبه‌رو شده است. هم‌اکنون نیروی نظامی آمریکا تلاش دارد تا از سازوکارهای قدرت ابزاری خود برای مقابله با داعش استفاده نماید. چنین فرآیندی موقعیت منطقه‌ای و الگوی راهبردی ایران در سوریه را ارتقاء می‌دهد.

الگوی کنش تاکتیکی عربستان و ترکیه نیز تاکنون تحت تأثیر رقابت‌های منطقه‌ای و ابهام در آینده سیاسی سوریه بی‌اثر باقی مانده است. دولت بشاراسد تلاش دارد تا نشان دهد که از انگیزه لازم برای پذیرش سازوکارهای دیپلماتیک برخوردار است. همکاری‌های امنیتی و نظامی روسیه با دولت بشار اسد، منجر به تقویت قابلیت ابزاری آن کشور در روند رقابت‌های منطقه‌ای گردیده است. در این فرآیند، نیروهای نظامی سوریه دارای استانداردهای کیفی به ویژه در زمینه سلاح‌های مدرن، سامانه‌های جنگی و تجربه‌های جنگی مدرن هستند.

یکی از دلایل نقش‌آفرینی بازیگران منطقه‌ای همانند عربستان، ترکیه و رژیم صهیونیستی در بحران سوریه را باید مقابله آنان با سیاست منطقه‌ای ایران دانست. در تفکر کشورهای همانند عربستان، مناطقی همانند سوریه و عراق به‌عنوان حلقه متصل حوزه نفوذ منطقه‌ای ایران تبدیل شده‌اند. به همین دلیل است که عربستان و ترکیه تلاش می‌کنند تا شکاف‌های داخلی سوریه را گسترش دهند. افزایش نقش آمریکا، روسیه، آلمان، فرانسه و انگلیس در مقابله با داعش، مزیت نسبی گروه‌های سلفی در مقابله با اهداف راهبردی جمهوری اسلامی ایران در سوریه و شرق مدیترانه را کاهش می‌دهد.

### ۳. نقش نیروهای هویتی در الگوی کنش بازیگران منطقه‌ای آسیای جنوب غربی

نیروهای هویتی را می‌توان بخشی از معادله قدرت ژئوپلیتیکی در محیط منطقه‌ای دانست. قدرت‌های منطقه‌ای از قابلیت لازم برای هدایت، کنترل و به‌کارگیری نیروهای هویتی برخوردارند. اگر نقش نیروهای هویتی در محیط منطقه‌ای فراتر از قدرت بازیگران دولتی شود، زمینه برای

آشوب‌زدگی در محیط امنیت منطقه‌ای به وجود می‌آید. آشوب‌زدگی در محیط امنیتی آسیای جنوب غربی تحت تاثیر مولفه‌های هویتی، ساختاری و نقش‌یابی قدرت‌های بزرگ بازتولید می‌شود. علت اصلی شکل‌گیری چنین فرایندی را می‌توان ناشی از نقش‌یابی مولفه‌های هویتی در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای دانست. از آنجایی که قدرت‌های بزرگ از الگوی کنش عقلایی در کنترل فرآیندهای امنیتی بهره می‌گیرند، طبیعی است که آنان بر واقعیت‌های محیط راهبردی حوزه‌های منطقه‌ای وقوف داشته و زمینه بازتولید نیروهایی را به وجود آورند که از قابلیت لازم برای اثرگذاری بر فرآیندها برخوردار باشند. نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای در شرایطی از اهمیت و اثرگذاری برخوردار است که قابلیت تعامل با بازیگران ساختاری و کنترل نیروهای هویتی در آسیای جنوب غربی را داشته باشند (Hildreth, 2009: 28).

به همان گونه‌ای که وهابیت انعکاس نقش‌یابی قدرت‌های بزرگ در رقابت‌های منطقه‌ای امپراطوری عثمانی و بریتانیا در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ بوده است، ظهور داعش نیز رابطه ارگانیک با زیرساخت‌های اسلام سلفی، اندیشه‌های تکفیری مذهب حنبلی، وهابیت شبه جزیره عربستان و نقش بازیگرانی همانند خانواده آل سعود در رونق بخشی به وهابیت و بهره‌گیری از وهابیت به عنوان ایدئولوژی سیاسی جریان تکفیری قرن ۲۱ موسوم به داعش بوده است. به همین دلیل است که تحلیل فضای آشوب‌زده آسیای جنوب غربی بدون تبیین عوامل هویتی و پیوند آن با مولفه‌های ساختاری و بین‌المللی امکان‌پذیر نخواهد بود.

با توجه به نقش‌یابی مولفه‌های هویتی در فضای امنیت منطقه‌ای، رهیافت‌های مختلفی درباره بحران‌های منطقه‌ای، گسترش تروریسم سلفی و جابه‌جایی معادله قدرت سیاسی در محیط منطقه‌ای ارائه شده است. تحولات سیاسی آسیای جنوب غربی در چارچوب فرایند بهار عربی نشان می‌دهد که حکومت‌ها تحت تاثیر شرایط فشارهای سیاسی و اجتماعی فرو می‌پاشند. به موازات چنین نشانه‌هایی، نظام‌های سیاسی می‌توانند از ابزار جنگ در جهت بسیج توده‌های اجتماعی در جهت استحکام ساختار سیاسی استفاده کنند. چنین فرایندی منجر به گسترش پوپولیسم گردیده و زمینه افزایش نقش گروه‌های هویتی همانند نیروهای وابسته به گروه‌های سلفی، وهابیت و عربستان سعودی در منطقه را به وجود آورده است.

تجربه سیاسی کشورهای منطقه‌ای آسیای جنوب غربی نشان داده است که سرنوشت و فرجام حکومت‌های اقتدارگرا به روندهایی از آشوب و بی‌ثباتی سیاسی منجر می‌شود. در موارد بسیاری،

جنگ‌های داخلی تکرار می‌شوند و چرخه‌ای از خشونت که ممکن است برای یک دهه یا بیشتر تداوم داشته باشد را ایجاد می‌کنند. درحالی‌که می‌توان تأکید داشت که منطبق تحولات اجتماعی و سیاسی در کشورهای حوزه بیداری اسلامی و بهار عربی را موضوعات هویتی تشکیل می‌دهد (Yaffe, 2004: 93).

زمانی که مؤلفه‌های هویتی ظهور پیدا کردند، آثار آن را می‌توان در افزایش تحرک بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی مشاهده نمود. روندهای منازعه در محیط اجتماعی و امنیتی آسیای جنوب غربی براساس شکل‌بندی‌های ساختار اجتماعی، سیاسی و الگوی کنش راهبردی شکل گرفته است. در چنین جوامعی، هرگونه تغییر سیاسی منجر به افزایش انتظارات راهبردی شهروندان و گروه‌های سیاسی می‌گردد. به‌طور کلی می‌توان این موضوع را مورد توجه قرار داد که هرگونه تحول در الگوی کنش بازیگران منطقه‌ای و نقش‌یابی کشورهایی همانند عربستان و ترکیه در محیط امنیتی آسیای جنوب غربی، زمینه‌های لازم برای امنیت آشوب‌زده، رادیکالیسم سیاسی، منازعات هویتی و جنگ‌های نیابتی را به‌وجود آورده است. جنگ‌های نیابتی رابطه مستقیم با الگوی کنش بازیگران منطقه‌ای در آسیای جنوب غربی دارد.

#### **۴. نقش بازیگران منطقه‌ای در روند مدیریت گروه‌های هویتی و جنگ‌های نیابتی آسیای جنوب غربی**

بازیگران منطقه‌ای از قابلیت لازم برای مدیریت گروه‌های هویتی و جنگ‌های نیابتی در آسیای جنوب غربی برخوردارند. چنین بازیگرانی می‌توانند بر پویایی‌ها و روندهای ژئوپلیتیکی محیط منطقه‌ای تأثیر به‌جا گذارند. پویایی‌های نظام ژئوپلیتیک جهانی را باید تابعی از شکل‌بندی‌های جدید سیاست قدرت دانست. قدرت هنوز به‌عنوان عامل مؤثری در سیاست، روابط بین‌الملل و نظام ژئوپلیتیک جهانی ایفای نقش می‌کند. کشورهایی در مناطق ژئوپلیتیکی جهان از اهمیت بیشتری برخوردارند که به‌عنوان «نیروی موازنه‌ساز» ایفای نقش کنند (والترز، ۱۳۸۲: ۷۳).

به‌موازات نیروهای پویا در نظام ژئوپلیتیکی می‌توان بازیگرانی را مشاهده نمود که در حوزه ژئوپلیتیکی «کمر بند شکننده» ایفای نقش می‌کنند. کمر بند شکننده شامل مناطقی می‌باشد که دارای

! Equilibril Forces

! Shatter belt

منازعات داخلی و هویتی هستند. به‌طور مثال می‌توان عراق، سوریه، یمن، سودان و افغانستان را در زمره مناطق دانست که از اهمیت ژئوپلیتیکی برخوردارند. تجربه نشان داده است که بازیگران منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ نقش مؤثری در اقتصاد و سیاست کشورهای کمربند شکننده ایفا می‌نمایند (والث، ۱۳۸۲: ۱۱۶).

محور اصلی سیاست در حوزه ژئوپلیتیکی کمربند شکننده را باید جنگ داخلی و کشاکش قدرت بین بازیگرانی دانست که دارای هویت‌های متفاوت بوده اما تحت تأثیر نیروهای منطقه‌ای و بین‌المللی قرار می‌گیرند. زندگی سیاسی در مناطق کمربند شکننده خشونت‌آمیز و مبتنی بر بحران می‌باشد. از سوی دیگر، معادله بی‌ثباتی و بحران از یک حوزه جغرافیایی به سایر حوزه‌های همجوار منتقل می‌شود. کشورهایی که به‌عنوان نیروی موازنه‌ساز در مناطق بحرانی ایفای نقش کنند، در آینده نزدیک موقعیت راهبردی خود را ارتقاء می‌دهند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۴۵).

ظهور نیروهایی همانند: «طالبان»، «داعش»، «جبهه النصره»، «دولت خلافت اسلامی» و «القاعده» در سیاست منطقه‌ای آسیای جنوب غربی نشان می‌دهد که طیف جدیدی از بازیگران هویتی شکل گرفته که آنان نیز قادرند تا بر ژئوپلیتیک نظام جهانی تأثیر به‌جا گذارند. چنین نیروهایی بیانگر آن است که تروریسم می‌تواند براساس اندیشه‌های دینی عامل تأثیرگذار بر معادله قدرت منطقه‌ای گردد. برخی از نظریه‌پردازان ژئوپلیتیکی، تروریسم را به‌عنوان نیروی سیاسی و ایدئولوژیک جدیدی می‌دانند که از قابلیت لازم برای تأثیرگذاری بر معادله قدرت سیاسی کشورهای منطقه‌ای همانند عراق، سوریه، یمن و افغانستان برخوردارند (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۷۵).

گروه‌های تروریستی عموماً در فضای «جنگ نیابتی» ایفای نقش می‌کنند. در فرآیند جنگ نیابتی، برخی از بازیگران منطقه‌ای همانند عربستان، قطر و امارات عربی متحده به‌عنوان نیروی تأثیرگذار بر حوزه کنش عملیاتی گروه‌های تروریستی محسوب می‌شوند. تروریسم در زمره نیروهای تأثیرگذار بر نظام سیاسی و بازیگران منطقه‌ای محسوب می‌شود. رقابت‌های بازیگران منطقه‌ای زمینه را برای شکل‌گیری نشانه‌های «ژئوپلیتیک آشوب» به‌وجود آورده است.

روندهای جدیدی از «همبستگی ژئوپلیتیکی منطقه‌ای»<sup>۱</sup> در بین «بازیگران در حال ظهور»<sup>۲</sup> مشاهده می‌شود. همبستگی ژئوپلیتیکی کشورهای منطقه‌ای را باید به‌عنوان پیش‌شرط رشد اقتصادی بازیگرانی دانست که موقعیت خود را در نظام اقتصادی و سیاسی جهانی ارتقاء داده‌اند. بنابراین «منطقه‌گرایی»<sup>۳</sup> را باید به‌عنوان یکی دیگر از پویایی‌های ژئوپلیتیکی در حوزه‌های منطقه‌ای دانست که تأثیر خود را بر اقتصاد و سیاست جهانی به‌جا گذاشته است. کشورهایی که در وضعیت همکاری‌های رشدیابنده اقتصادی و فرهنگی در قالب «منطقه‌گرایی جدید» می‌باشند، از موقعیت بهتری در نظام سیاسی و اقتصادی جهان برخوردارند. این‌گونه کشورها موقعیت خود را از طریق تقسیم کار اقتصادی و مشارکت منطقه‌ای ارتقاء داده‌اند (کیوان‌حسینی، ۱۳۸۴: ۳۸).

هر یک از نشانه‌های یادشده را می‌توان به‌عنوان بخشی از واقعیت «مناطق ژئوپلیتیکی نظام جهانی» دانست. کشورهایی که در معادله قدرت ساختاری قرار دارند، عموماً تلاش می‌کنند تا موقعیت خود را در اقتصاد و سیاست جهانی از طریق مشارکت با نهادهای بین‌المللی تثبیت و تنظیم نمایند. اگرچه دولت ملی هنوز یکی از بازیگران اصلی سیاست و شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی محسوب می‌شود، اما واقعیت آن است که هیچ کشوری بدون توجه به فرآیندهای در حال ظهور هویتی، اجتماعی و اقتصادی قادر به نقش‌آفرینی در نظام منطقه‌ای و جهانی نمی‌باشد. فرآیندی که وستفالی را با هویت‌گرایی، منطقه‌گرایی و جهانی‌شدن پیوند داده است.

کشورهایی که در معرض تهدیدات ژئوپلیتیکی قرار می‌گیرند، بیش از سایر کشورها به توازن قدرت نیازمندند. کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس در چنین شرایطی قرار دارند. همواره نشانه‌هایی از توازن قدرت ناپایدار در این حوزه جغرافیایی وجود دارد. علت آن را می‌توان مداخله قدرت‌های بزرگ در حوزه سیاست منطقه‌ای دانست. در چنین شرایطی است که تهدیدات فراروی واحدهای سیاسی به گونه دائمی در حال افزایش و پیچیدگی می‌باشد (کاکس، ۱۳۸۰: ۲۹۷).

جمهوری اسلامی ایران، بیش از سایر کشورهای منطقه‌ای در شرایط تهدیدات امنیتی و ژئوپلیتیکی قرار دارد. یکی از دلایل چنین شرایطی را می‌توان شاخص‌های جغرافیایی و قابلیت‌های اقتصادی آن دانست. به‌هم‌میزان کشورهای از قابلیت ساختاری و پیشینه تاریخی موثرتری برخوردار

<sup>۱</sup> Regional Geopolitical Unity

<sup>۲</sup> Emerging States

<sup>۳</sup> Regionalism



باشند، به همان میزان با تهدیدات متنوع‌تری روبه‌رو می‌شوند. به این ترتیب تهدید به عنوان بخشی از واقعیت‌های امنیتی کشورها محسوب می‌شود. به هر میزان واحدهای سیاسی از قابلیت و جایگاه ژئوپلیتیکی موثرتری برخوردار باشند، طبیعی است که با تهدیدات متنوع‌تری نیز روبه‌رو خواهند شد. این امر، رابطه بین قدرت و تهدید را منعکس می‌سازد. به طور مثال، مرزهای ژئوپلیتیکی ایران را مرزهای تهدید می‌نامند. علت آن را می‌توان در قابلیت‌های اقتصادی، توانمندی راهبردی و امکان دسترسی به حوزه‌های جغرافیایی مختلف دانست.

علاوه بر آن، همجواری با قدرت‌های بزرگ متعارض و کشورهای منطقه‌ای تهدید کننده در زمره عواملی محسوب می‌شود که منجر به ارتقاء قابلیت ژئوپلیتیکی ایران در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی گردیده است. هر تحول منطقه‌ای و بین‌المللی می‌تواند آثار و پیامدهای خود را بر ساختار و فرایندهای امنیتی ایران به جا گذارد (Menashri, 2001 : 17-18).

## ۵. نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای آسیای جنوب غربی در تعامل با قدرت‌های بزرگ

آمریکا، روسیه و انگلستان در زمره اصلی‌ترین بازیگران تأثیرگذار بر معادله قدرت و امنیت حوزه ژئوپلیتیکی آسیای جنوب غربی قرار دارند. سیاست منطقه‌ای روسیه در سال‌های بعد از فروپاشی اتحاد شوروی با نشانه‌هایی از ابهام همراه بوده است. ایالات متحده و کشورهای اروپای غربی توانستند موقعیت راهبردی خود را در قالب «گسترش ناتو» ارتقاء دهند. هم‌اکنون ناتو به مرزهای راهبردی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران رسیده است. آنچه در قالب اجلاس‌های مرحله‌ای ناتو و کشورهای حوزه خلیج فارس در قالب «ابتکار استانبول» برگزار شده است را می‌توان نشانه «خلأ قدرت» در محیط ژئوپلیتیکی آسیای جنوب غربی دانست.

منطقه‌ای که سائول کوهن از آن به‌عنوان «کمر بند شکننده» یاد می‌کند. مفهوم کمر بند شکننده بیانگر نشانه‌هایی از آشوب و بحران منطقه‌ای است که کوهن آن را محور اصلی تحلیل خود در کتاب «ژئوپلیتیک نظام جهانی» قرار داده است. در چنین فرآیندی است که نشانه‌هایی از ابهام امنیتی و آشوب سیاسی در محیط منطقه‌ای شکل گرفته و روسیه صرفاً در شرایطی وارد معرکه حل بحران امنیت منطقه‌ای گردید که گروه‌های بنیادگرای سلفی از آسیای مرکزی تا فرانسه و آمریکا نیروهای عملیاتی خود را گسترش داده‌اند. طبعاً چنین فرآیندی را نمی‌توان صرفاً از طریق اقدامات نظامی و عملیات هوایی کنترل نمود.

واقعیت بحران امنیتی سوریه و عراق بسیار پیچیده است. کشورهای هم‌اند عربستان، ترکیه و رژیم صهیونیستی نقش‌های درهم تنیده‌ای را برای کنترل محیط امنیت منطقه‌ای به کار گرفته‌اند. در شرایطی که اقدامات نظامی علیه داعش انجام می‌شود، نیروی هوایی تل‌آویو مبادرت به بمباران شمال دمشق می‌نماید. ترکیه نیز از اعتماد به نفس لازم برای هدف قرار دادن هوایمای سوخوی ۲۴ و بازرسی کشتی‌های جنگی روسیه برخوردار شده است. در این فرآیند بازیگران منطقه‌ای تلاش دارند تا نقش امنیتی جدیدی را براساس الگوی مشارکت با قدرت‌های بزرگ سازماندهی نمایند. همکاری ایران و روسیه در سوریه را می‌توان در زمرهٔ چنین فرآیندی دانست.

جنگ مسلحانه سوریه منجر به گسترش قدرت نیروهای تکفیری و حمایت عربستان از چنین گروه‌هایی گردیده است. اگرچه درگیری نظامی در سوریه نتایج مخاطره‌آمیز انسانی و اجتماعی ایجاد کرده است، اما این امر می‌تواند معادلهٔ قدرت در رقابت‌های منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار دهد. هدف اصلی ایران در بحران سوریه آن است که معادلهٔ قدرت براساس نشانه‌هایی از حفظ ساختار برای گسترش جبههٔ مقاومت سازماندهی شود. در حالی که روسیه براساس «موازنهٔ جدید قدرت» در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی در حمایت از دولت بشار اسد ایفای نقش می‌کند. به همین دلیل است که روسیه و آمریکا در سال ۲۰۱۶ به توافق کلی برای جابه‌جایی قدرت ساختاری در سوریه نایل گردیدند.

حمایت‌های ایران از دولت سوریه را می‌توان تابعی از ضرورت‌های ایدئولوژیک، ژئوپلیتیکی و راهبردی دانست. سوریه‌ای که نزدیک‌ترین متحد تهران در منطقه و دروازهٔ اتصال ایران به نمایندگانش در حماس و حزب‌الله است. در مجموع سیاست‌های داخلی سوریه تحت تأثیر سیاست‌های منطقه‌ای خواهد بود و بر این مبنا سرنوشت نظام سیاسی سوریه نزدیک به سرنوشت لبنان و عراق خواهد بود. هرگونه جابه‌جایی قدرت در سوریه، بر معادلهٔ امنیت منطقه‌ای اثر به‌جا می‌گذارد. امنیت منطقه‌ای را باید به‌عنوان نمادی از معادلهٔ قدرت و رقابت بازیگران در محیط منطقه‌ای دانست. چنین بازیگرانی تلاش دارند تا موازنهٔ جدیدی را علیه راهبرد منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران ایجاد نمایند (Weitz, 2010: 41).

دولت روسیه تلاش داشته است تا زمینهٔ همکاری ژئوپلیتیکی و راهبردی با ایران در بحران سوریه را به‌وجود آورد. برای تحقق چنین اهدافی، روسیه امیدوار است یک هم‌پیمان منطقه‌ای مستحکم و دائم داشته باشد تا استقرار نیروهای دریایی این کشور در مدیترانه و نفوذ آن در

سیاست خارجی مدیترانه‌ای را تضمین کند. پایگاه‌های دریایی روسیه در بندر طرطوس در حال بازسازی و توسعه برای حضور کشتی‌های بزرگترند. طرطوس برخلاف بندر سواستپول اوکراین، به ناوگان دریایی روسیه اجازه خواهد داد دور از چشم و گوش ترکیه به‌عنوان هم‌پیمان امریکا و ناتو، دست به مانور بزند. ایالات متحده و انگلیس نیز بر این امر واقفند که ضرورت‌های موازنه قدرت ایجاب می‌کند تا روسیه نقش مؤثری در آینده سیاسی سوریه ایفا نماید.

نگرش روسیه به ائتلاف راهبردی در سوریه دارای ابهام تاکتیکی است. اگرچه این موضوع مطرح می‌شود که سوریه بعد از سفر پوتین به تهران در چارچوب اجلاسیه اوپک گازی از «سیاست درهای باز تسلیحاتی» در برخورد با ایران بهره گرفته، اما واقعیت آن است که نگرش راهبردی روسیه برای موازنه‌گرایی منطقه‌ای، سیاست این کشور را به جهان غرب نزدیک‌تر خواهد ساخت. الگوهای کنش ایران و روسیه در سال‌های گذشته به‌دلیل الگوی مشارکت منطقه‌ای و همکاری‌های راهبردی با ابهام همراه بوده است. این ابهام از سال ۲۰۱۵ که روسیه درگیر تحولات سوریه گردید، کاهش یافته است. در ازای چنین فرآیندی، ایالات متحده در سال‌های ۱۶-۲۰۱۱ به‌میزان ۱۰۰ میلیارد دلار تسلیحات به عربستان فروخته است. بخشی از این تسلیحات به گروه‌های کارگزار جنگ نیابتی در سوریه و عراق تحویل شده است.

در روند گسترش بحران سوریه، بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی مختلفی مشارکت خواهند داشت. ایران، روسیه، کشورهای اروپایی همانند آلمان، فرانسه و انگلیس را می‌توان در زمره ائتلاف ضدداعش دانست. چنین ائتلافی نمی‌تواند در کوتاه‌مدت نتایج و مطلوبیت‌های فراگیری را برای بازیگران ایجاد نماید. محور اصلی چنین ائتلافی به الگوی مدیریت بحران در آینده سیاست خارجی ایران، روسیه و جهان غرب ارتباط برقرار می‌کند.

بسته امنیت عملگرایانه در سوریه معطوف به موازنه قدرت منطقه‌ای خواهد بود. چنین رویکردی با نگرش منطقه‌ای ایران همخوانی نخواهد داشت. به همین دلیل است که الگوی کنش راهبردی روسیه در سوریه براساس نشانه‌هایی از ائتلاف غرب‌گرا سازماندهی خواهد شد. بنابراین طبیعی به‌نظر می‌رسد که بازیگرانی همانند ایالات متحده، انگلیس و فرانسه نیز در سازماندهی امنیت منطقه‌ای آسیای جنوب غربی مشارکت داشته باشند. تحولات سیاسی در سوریه نشان می‌دهد که معادله قدرت بخشی از واقعیت‌های راهبردی محیط منطقه‌ای در فضای آشوب‌زده

امنیتی محسوب می‌شود. کشورهای غربی تمایل چندانی به حفظ قدرت اثرگذار ایران در سوریه ندارند.

قدرت‌های بزرگ از راهبرد کنش عقلایی در تبیین محیط منطقه‌ای بهره می‌گیرند. به همین دلیل است که الگوی تعامل انگلیس، روسیه، فرانسه و ایالات متحده در مدیریت بحران منطقه‌ای آسیای جنوب غربی در فضای همکاری‌های چندجانبه و موازنه‌گرایانه حاصل شده است. آنان تلاش دارند تا برای مدیریت بحران منطقه‌ای از بسته امنیت عملگرایانه همکاری‌جویانه در قالب عقلانیت راهبردی استفاده نمایند. روسیه و آمریکا در سال‌های جنگ سرد نیز از الگوی مبتنی بر بسته امنیت عملگرایانه در کنترل و مدیریت بحران حوزه‌های منطقه‌ای بهره گرفته‌اند. لازم به توضیح است که در سال‌های بعد از جنگ سرد نقش بازیگران منطقه‌ای در مشارکت با قدرت‌های بزرگ برای امنیت‌سازی در آسیای جنوب غربی افزایش یافته است (ماستاندونو، ۱۳۸۲: ۴۸).

نقش‌آفرینی روسیه در مدیریت بحران سوریه، زمینه ایجاد عقلانیت راهبردی در سازوکارهای کنش امنیتی آمریکا را فراهم ساخته است. بسته امنیت عملگرایانه روسیه بیش از آنکه معطوف به همکاری‌های راهبردی با ایران باشد، معطوف به مشارکت طولانی‌مدت با جهان غرب خواهد بود. در چنین فرآیندی همکاری با ایران را می‌توان در قالب سازوکارهای کنش تاکتیکی دانست که با نشانه‌های بسته امنیت عملگرایانه فاصله زیادی خواهد داشت.

## نتیجه‌گیری

بازیگران منطقه‌ای در سال‌های بعد از جنگ سرد از موقعیت مؤثرتری در فرآیند تأثیرگذاری محیطی و ساختاری قرار گرفته‌اند. واقعیت آن است که به هر میزان بازیگران منطقه‌ای از تحرک بیشتری برخوردار شوند، امکان نقش‌یابی آنان در کنترل منابع، تأثیرگذاری بر حوادث و تعامل با بازیگران متنوع‌تر خواهد شد. هر یک از سه مؤلفه یادشده را می‌توان به‌عنوان بخشی از نشانه‌های سیاست قدرت بازیگران منطقه‌ای در آسیای جنوب غربی دانست.

از آنجایی که آسیای جنوب غربی نقش محوری در ژئوپلیتیک نظام جهانی پیدا کرده، بنابراین می‌توان به این جمع‌بندی رسید که چنین فرآیندی آثار خود را در امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی به‌جا خواهد گذاشت. از سوی دیگر، شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیک نشان می‌دهد که روندهای گسترش بحران در سال‌های بعد از جنگ سرد، حوزه امنیتی ایران را به‌گونه قابل توجهی تحت تأثیر قرار

داده است. چنین فرآیندی را می‌توان در ارتباط با ظهور نیروهای گریز از مرکز و بازیگران منازعه‌گرا در حوزه امنیتی و محیط منطقه‌ای ایران دانست.

روندهای موازنه‌گرایی منطقه‌ای در عصر آشوب‌های امنیتی در شرایطی حاصل می‌شود که جلوه‌هایی از مدیریت بحران در دستور کار قرار گیرد. ایفای نقش سیاسی در محیط منطقه‌ای صرفاً در شرایطی امکان پذیر است که جلوه‌ای از «حکومت قوی» در کشور ایجاد شود. شاخص‌های حکومت قوی را می‌توان در ارتباط با موضوعاتی از جمله انسجام اجتماعی مورد توجه قرار داد. انسجام اجتماعی می‌تواند زیرساخت‌های قدرت منطقه‌ای کشورها را فراهم آورد.

علاوه بر انسجام اجتماعی می‌توان نشانه‌هایی از ائتلاف‌سازی منطقه‌ای را به‌عنوان بخشی از مؤلفه قدرت در کنترل محیط راهبردی دانست. قدرت در فضای ژئوپلیتیکی آسیای جنوب غربی دارای ماهیت ابزاری و هویتی است. کشورها برای تحقق انسجام اجتماعی و همبستگی منطقه‌ای نیازمند اعتمادسازی هستند. اعتمادسازی در فضای منطقه‌ای به‌عنوان یکی از روش‌های توازن ژئوپلیتیکی محسوب می‌شود. این الگو به موازات بهره‌گیری از فرایندهای دیگری همانند موازنه قدرت و موازنه تهدید انجام می‌گیرد.

اعتمادسازی بازیگران منطقه‌ای در محیط ژئوپلیتیکی آسیای جنوب غربی برای موازنه قدرت و همچنین موازنه تهدید انجام می‌گیرد. موازنه منطقه‌ای تلویحاً یا آشکاراً، یک شبکه ارتباطات «امنیت متقابل» میان دولت‌ها را ضرورتاً دربرمی‌گیرد. شکل‌گیری فضای امنیت منطقه‌ای تابعی از ضرورت‌های قدرت و تهدیدات بین بازیگران منطقه‌ای و الگوی متعادل‌سازی آن در روابط قدرت‌های بزرگ است. اگر اعتمادسازی به‌عنوان محور اصلی رفتار راهبردی کشورها مورد توجه قرار گیرد، در آن شرایط، امکان بهره‌گیری از الگوی موازنه تهدید افزایش خواهد یافت.

در روند شکل‌گیری موازنه قدرت در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، امکان شکل‌گیری فرایندهای همکاری جویانه اجتناب‌ناپذیر است. بنابراین، هیچ بازیگر اصلی نباید به یک بازیگر غیراصولی تبدیل شود. آنچه را که باراک اوباما در مصاحبه با نشریه آتلانتیک مورد تأکید قرار داد، به‌مفهوم آن است که معادله قدرت منطقه‌ای آسیای جنوب غربی بدون نقش‌یابی ایران معنایی نخواهد داشت. نقش‌یابی ایران به‌مفهوم آن است که نشانه‌هایی از موازنه و تعادل قدرت بین

بازیگران منطقه‌ای همانند ایران، مصر، ترکیه و عربستان به وجود آید. آنچه را که شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه عرب و اجلاسیه ۱۳ سازمان همکاری‌های اسلامی ترکیه پیگیری نمودند، نشانه‌هایی از مقابله با ایران را منعکس می‌سازد. عربستان تلاش دارد تا اهداف راهبردی خود را که در اتحادیه عرب سازماندهی نمود، وارد فضای کنش کشورهای سازمان همکاری اسلامی نماید.

اگر برخی از بازیگران غیرمؤثر در محیط امنیت منطقه‌ای در صدد برآیند تا زمینه‌های لازم برای ارتقاء نقش خود به عنوان نیروی تأثیرگذار منطقه‌ای را فراهم آورند، این امر توازن منطقه‌ای را دچار مشکل و مخاطره می‌سازد. هرگونه تحرک بازیگران منطقه‌ای به عنوان قدرت موازنه دهنده، با مخاطرات امنیتی روبه رو می‌شود. توازن منطقه‌ای در شرایطی حفظ می‌شود که تغییر بنیادین در معادله قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود نیاید، اگر بازیگران منطقه‌ای در صدد باشند تا جلوه‌هایی از تغییر در ساختار قدرت منطقه‌ای به وجود آید، در آن شرایط بی‌ثباتی و عدم تعادل اجتناب ناپذیر خواهد بود.

در شرایط موجود، می‌توان رابطه ارگانیک بین اندیشه تکفیری، وهابیت، داعش و الگوی مدیریت قدرت‌های بزرگ در کنترل محیط منطقه‌ای را مشاهده کرد. بهره‌گیری از نیروهای تکفیری توسط آمریکا به عنوان پادگفتمان ایدئولوژیک و تاکتیکی برای مقابله با ایران در محیط منطقه‌ای دانست. براساس چنین نگرشی است که آمریکا از سازوکارهای هویت‌گرایی تکفیری برای مقابله با نقش‌یابی منطقه‌ای ایران استفاده می‌کند. در این فرآیند، هویت‌گرایی ماهیت منازعه‌آمیز در محیط امنیت منطقه‌ای پیدا کرده است. جدال‌های امنیتی آسیای جنوب غربی انعکاس ایجاد پادگفتمان هویتی برای کاهش قدرت منطقه‌ای ایران است.

پادگفتمانی که در برابر گفتمان هویتی ایران در حوزه منطقه‌ای شکل گرفته و عربستان به عنوان مرکزیت وهابیت تکفیری به نقش‌یابی تهاجمی و مقابله جویانه مبادرت نموده است. در روند فعال‌سازی گروه‌های تکفیری، عربستان و ترکیه از سیاست الحاق با آمریکا و جهان غرب بهره گرفته‌اند. بازیگرانی که از سیاست الحاق در رویکرد امنیتی خود استفاده می‌کنند، عموماً دارای نقش پیشرو در منازعات منطقه‌ای می‌باشند. به عبارت دیگر، بازیگران سیاست الحاق همانند عربستان در زمره کشورهای محسوب می‌شوند که در قالب «منازعه نیابتی» ایفای نقش نموده‌اند.

## منابع

- زکریا، فرید (۱۳۸۸)؛ "جهان پساامریکایی"، ترجمه احمد عزیزی، تهران: نشر هرمس.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)؛ "عصر اطلاعات: قدرت هویت"، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.
- کاکس، رابرت (۱۳۸۰)؛ "رنالیسم نو: چشم‌اندازی بر چندجانبه‌گرایی"، ترجمه مهدی رحمانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کالاهان، پاتریک (۱۳۸۷)؛ "منطق سیاست خارجی امریکا"، ترجمه داوود غرایاق زندی و دیگران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کلارک، شان و سابرینا هوک (۱۳۹۳)، «جهان پیش رو؛ مناظره درباره جهان پس از آمریکا»، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- کوهن، سائول، (۱۳۸۷)، «ژئوپلیتیک نظام جهانی»، ترجمه عباس کاردان، تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- کیوان حسینی، اصغر (۱۳۸۴)؛ "جایگاه سیاست تغییر رژیم در رویکرد امنیتی امریکا"، فصلنامه سیاست دفاعی، شماره ۵۰، سال سیزدهم، تابستان.
- ماستاندونو، مایکل (۱۳۸۲)؛ "هژمونی ناقص و نظام امنیتی در آسیا"، مندرج در تنها ابرقدرت، تهران: موسسه ابرار معاصر.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)؛ "تحول در نظریات روابط بین الملل"، تهران: انتشارات سمت.
- مورگنتا، هانس (۱۳۷۴)؛ "سیاست میان ملت‌ها"، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

- والت، استفان (۱۳۸۲)؛ "عدم توازن جهانی: خویشتن‌داری و سیاست خارجی امریکا"، ترجمه عظیم فضلی‌پور، مندرج در *تنها ابرقدرت*، تهران: ابرار معاصر.
- والتز، کنث (۱۳۸۲)؛ "واقع‌گرایی ساختاری پس از جنگ سرد"، تهران: ابرار معاصر.
- *Brzezinski, Zbigniew (1993), "Out of Control: Global Turmoil on the Eve of the 21th Century", New York: Macmillan press.*
- *Cole, Iuan (2009) Engaging the Muslim world, New York: Palgrare MacMillan.*
- *Hildreth, steven (2009) Iran's Ballistic Missile Programs: An Overview, Congressional Research Service Report for Congress, February 4.*
- *Holtom, Paul (2010), "Arms Transfer to Europe and Central Asia", Stockholm International Peace Research Institue Press.*
- *Ikenbery, John (2009) the Crisis of American Foreign Policy : wilsonianism in the Twenty-First Century, Princeton: Princeton University Press.*
- *Kagan, Robert (2004), "Of Paradise and Power: America versus Europe in the New World Order", knopf.*
- *Kaplan, Robert (2000), "The Coming Anarchy: Shattering the Dreams of the Cold War", New York: Random House.*
- *Kohen, Arnold, Peter Prove and Lawrence J. Korb, "Arms Spending Instead of Basic Aid." International Herald Tribune, 22 Aug. 2002.*
- *Korski, Daniel (2008), "A Cheklist for Enhanced EU-NATO Cooperation", in Revisiting NATO ESDP Relations, Security & Defense Agenda (SDA) Discussion Paper, Brussels.*
- *Lukacs, John (1993), "The End of the 20 Century and end of Modern Age", New York: Ticknor and Fields Press.*



- *Menashri, David (2001) Post-Revolutionary Politics in Iran: Religion, Society and Power, London: Frank Cass.*
- *Pollack, Kenneth (2006) Grand Straregy: Why American should Promte a New Liberal Order in the Middle East Blueprint Magazine, July 22.*
- *Weitz, Richard (2010), "The limits of Partnership: China, NATO and the Afghan War", **China Security**, Fall.*
- *Yaffe, Michael (2004) The Gulf and a New Middle East Security system, Middle East Policy, Vol. 4, No 3 , Fall.*

